



جواد پرومند سعید

## پیشنهاد به سازمان لغتنامه دهخدا

دنباله از شماره ۲-۱

ب - افزون و کاست واژه‌ها

۱ - یادداشت‌هایی که درین بخش ارائه میشود مربوط به واژه‌ها و معنی و کاربرد و اشتقاق و افزون کاست آنهاست .

۲ - این یادداشتها فراگیرنده همه واژه‌ها و بطور منظم فراهم نیامده است، بلکه منحصرًا مربوط به واژه‌هایی که تصادفاً با آنها سروکار پیدا کرده‌ام میشود. این مختصر بهیچوجه ما را از بررسی و تجدیدنظر اساسی این کتاب عظیم بی‌نیاز نمی‌کند .

۳ - اینکه نخست سخن ما مربوط به جلد "س" میشود از آن جهت است که این یادداشتها آماده‌تر بودند .

سابقت گرفتن: این ترکیب در لغت‌نامه بنظر نرسید:

"آن حسدست میان ایشان بر محمد را صلی‌الله علیه و سلم و اگر نه آنستی که سخون از خدای تو سابقت گرفت بتأخیر کردن عذاب" (تفسیر کمبریج ج

۲ ص ۱۳۱)

ساتر: این واژه ذکر شده اما برای آن شاهد نیافته‌اند .

"... ساتر است عیب می‌پوشد و رازقست رزق میدهد. باین معرفت شواهد

بهشت واجب کند." (طبقات‌الصوفیه - ص ۵۵۱)

ساختگی کردن: این ترکیب به معنی وعده و قول و قرار هم آمده است.

"بهرام از آمل دیگر باره باری شد و با اسماعیلیان ملاحده ساختگی کرد و گفت شما را ولایت و مال بدهم اگر علاءالدوله را بکشید، ایشان او را جواب باز دادند." (تاریخ طبرستان قسم دوم ص ۵۴)

ساخت: برای این واژه که بمعنی خشمگین ذکر شده کاربردی ارائه نشده است.

"خداوند مرا در هر حال که داشته است کاره نبوده‌ام و مرا از هیچ حال بحالی دیگر نقل نکرده است که من در آن حال ساخت بوده‌ام. (تذکره الاولیا ج ۲ ص ۰۴۹)

سازج: بر این واژه نیز شاهی نیافته‌اند.

"نفس انسانی فی نفسه هوای سازج است و چون بمخارج حروف میرسد ملبس بلباس صور حروف میگردد." (شرح گلشن راز لاهیجی ص ۶)

سازوار: بمعنی برازنده و زیبنده. شعر زیرین کاربرد مناسب‌تری است.

دست تدبیرت خداوند اعروس ملک را

بس نوآوری زبوری بسته است خوب و سازوار (ازرقی ص ۲۵)

ساسان: این واژه را بمعانی و مفاهیمی از قبیل: گدا، فقیر، نرگدا، کلاه‌بردار و تقلب‌کار، مجرد و تنها و عزلت‌گزین و گوشه‌نشین و خلوت‌نشین و غیره ذکر کرده‌اند.

اینهمه معانی و مفاهیم گوناگون که همگی آنها صفات ناروا و نامناسبی هستند نمیتواند معنی موضوع علیه این کلمه باشند. زیرا این واژه نام یک خانواده اصیل ایرانیست که از نظر سنت و آداب سخت به مفاهیم واژه‌ها عقیده‌مند بودند، و این اعتقاد تاحدیست که واژه‌ها از نظر آنها بدو دسته تقسیم میشدند. واژه‌های اهورائی و واژه‌های اهریمنی. واژه‌های اهورائی به آن دسته از کلمات گفته میشد که بر مفاهیم نیک و انسانی و واژه‌های اهریمنی بر اعمال و اعضا و صفات زشت و بد اهریمنی دلالت داشتند. گدائی و فقر و تقلب از واژه‌های منسوب به اهریمن است. ازینرو بسادگی میتوان قبول کرد که ساسان نباید واژه‌ای باشد که دلالت بر معانی ناروا و ناپسند داشته باشد. معانی فوق‌الذکر فقط میتواند نشان‌دهنده ادبار و فلاکت مردی باشد که از اوج عظمت و احترام و از بار و دیار به سبب خیانتی هولناک بدیار غربت افتاده و برای نجات جان خویش بهر ذلت و خواری تن در داده، گاهی

گدائی و کلاهبرداری و گاه بکار چوپانی و سگبانی و میمون‌داری پرداخته است و گاهی مأیوسانه سر بگریبان فرو برده و بر گذشته افسوسها خورده است .

علیرغم معانی مذکور واژه ساسان باید دارای معنی پسندیده و نیکی باشد ازینروی از نظر ساخت لغت و تحولی که پذیرفته میتوان حدس زد احتمالاً "از ریشه sav- (پارتولومه ۱۵۵۱) بمعنی سودرسان و نجات‌بخش و با سو- شیانس موعود زردشتی هم‌ریشه باشد . بخصوص اینکه در فارسی دری زردشتی واژه ساسانش متحول از سوشیانس با ساسان که واژه مورد بحث ماست از نظر صورت و تحولات آواشی بسیار نزدیک است .

نشانت ای کاندیرین نه هزار	شود تازه دین بهی چاربار
از اول زراتشت اسفیتمان	ز حق دین به آورد بی گمان
دوم ره هشیدر کند دین قبول	سیوم بار ماه هشیدر رسول
چهارم چوساسانش نیکو سرشت	جهانرا کند پاک همچون بهشت
زراتشت‌نامه (مولود زرتشت) ص ۳۲	

\*\*\*

بر این واژه نیز معانی متعدد و نزدیک و مشابه بهم داده شده است که تقریباً تفاوت معانی چندانی باهم ندارند، باستثنای یک مورد که با دیگر معانی سازگار نیست و آن معنی پیر و کهن و کهنه و سالخورده است . در شواهدی که برای معانی این واژه ارائه شده موردی دیده نمیشود که کاربرد بی‌معنی پیر و سالخورده از آن استنباط شود . بنابراین معنی پیر و سالخورده از آنجا دست داده است که تصور کرده‌اند که جزء اول این واژه "سال" است . طبیعتاً جزء دوم آن "آر" باید باشد . ازینروی زیر ترکیبات سال این واژه را بصورت (سال + آر) نوشته‌اند . اما بطوریکه تحول آواشی زبان نشان میدهد دراصل ریشه سالار واژه سال وجود ندارد و آن متحول از "سردار" است "سر" بمعنی رئیس و "دار" بمعنی جمعیت و گروه است . رو بهم معنی رئیس گروه، پیشوای لشکر میدهد .

سالار:

معنی قانع و خورسند نیز دیده شده است .

ساکن:

"گفت توکل آنست که اگر چیزی بود ، و اگر نبود در هر دو حال ساکن بود ."

(تذکره الاولیا ج ۱ ص ۲۳۷)

سامان :

آنچه که در بارهٔ ریشه‌شناسی این واژه ارائه شده مطالبی است که مرحوم دکتر معین بر حاشیهٔ برهان قاطع فراهم آورده و از آنجا نقل شده است . بهر حال هر ریشه‌ای هم که پیشنهاد شود از حدود حدس و گمان بیرون نیست . هم اکنون آنچه که می‌تواند مبنای حدس و گمان باشد منحصرًا " معنی و کاربرد آنست که فعلاً" در دست داریم . سامان از نظر معنی در زبان فارسی میانه تقریباً با فارسی نو تفاوت چندانی ندارد و در بیشتر موارد معانی نظم ، انتظام ، پسندیده ، مورد تحسین و خواستنی از آن فهمیده میشود .

اگرچه حال خصمانش که بد بساد گروهی را بسامان مینماید

(سید حسن غزنوی)

هنر به طبع توجوید به برتری بنیاد خرد زرای تو گیرد ب مردمی سامان

(ازرقی هروی)

از تو جباه و بزرگی و چشمست یافته نظم و رونق و سامان

(مسعود سعد)

بی سامان ، نابسامان بمعنی ناپسندیده و زشت و ناخواستنی است .

عاقبت هامان بی سامان دون رای پیش آورد و کردش رهنمون

(مثنوی دفتر ۳ ص ۵۹)

"مردمانرا باز همی فروختند و کالای مردمان همی بستند و بیسامانیهای

بسیار همی کردند . (زین الاخبار ص ۲۵)

باتوجه به صورت باقیمانده این واژه در فارسی میانه کتیبه‌ای و ارمنی که

قدیمترین صورت موجود آن میباشد صورت *sāhmān* دیده میشود که در هر

دو صورت وجود *-h-* را میتوان تأیید کرد . احتمالاً باید *sah-* در این کلمه

اصلی باشد . در فارسی میانه فعل *sahistan* سهستن بمعنی پسندیدن وجود

دارد و از همین فعل در فارسی نو واژه‌های *سهی* احمیانا" سهیت (= عسارت

عالی) پسند ، خورسند از ریشه *sand* (بار تولوم ۱۵۵۹) مشتق شده‌اند .

احتمال دارد که سامان از ستاک *sah-* یعنی از همین ریشه با پسوند "مان"

بصورت سامان درآمده باشد . از همین جهت معنی مورد پسند ، پسندیدنی را

افاده میکند و معانی موجود در زبان فارسی هم این حدس را تأیید می‌کند .

پسوند "مان" در زبان فارسی با بعضی از ستاک‌های فارسی ترکیب شده و

تقریباً معنی اسم مصدر از آن فهمیده میشود مانند درمان - زرمان ، شادمان

سان کردن: این ترکیب بمعنی تیز کردن دیده شد.

به عزم مخالف قضا کرده سانش به خون مخالف فلک داده آبش

(عنصری ص ۱۵۶)

ساو: شعری که بمنظور شاهد بر معنی خالص این واژه آورده شده:

هم از زرسا و وهم از بسته نیسز هم از در و یاقوت و هرگونه چیز

چند تسامح در این وجود دارد: نخست اینکه شعر باید بصورت زیر باشد

هم از زر ساوه هم از رسته نیز هم از در و یاقوت و هرگونه چیز

ثانیا" اگر منظور از فرهنگ اسدی که در زیر این شعر نوشته شده همان لغت-

نامه" فرس اسدی باشد این شعر در آن نیست، این شعر در گرشاسپ نامه" اسدی

است. ثالثا" این شعر باید شاهد مثال ساوه باشد نه ساو. رابعا" اینکه "رسته"

است که آن نوعی زر است که با خاک و سنگ معدن همراه است. زر رسته

معمولا در مقابل زرسا و یا ساوه بکار میرود.

فزون زانکه بخشی به زایر تسورر نه ساوه نه رسته برآید ز کسان

فرااوی

سثامت: این واژه دیده نشد.

"دقایق احتیاط بجای آورده شده و هرج بیش از این آورده میشد از حد اختصار

بدرجه؛ سثامت و ملالت می انجامید." (اسرارالتوحید. ص ۲۵۶)

سبزک: بمعنی بنگ شاهد مثال ندارد.

"یاران ما به سبزک گرم شوند، آن خیال دیو است، خیال فرشته اینجا خود

چیزی نیست، خاصه خیال دیو... این سبزک را در عهد پیغامبر علیه السلام

نمیخوردند صحابه، و اگر نه کشتن فرمودی." (مقالات شمس تبریزی ص ۲۱)

سبق: بمعنی سابق و گذشته دیده شده است.

"مردی ذوالنون مصری را گفت: که مرا دعائی کن. گفت ای جوان مرد ترا کاری

در سبق پیش شده است، بسیار دعاها ناکرده کی ترا مستجاب وار جز ازان

غرق شده را در آب بانگ چه سود." (طبقات الصوفیه ص ۲۶۶)

سبکتازی: این ترکیب در لغت نامه دیده نشد.

"اما حجت باید گرفت بر افواج که روند آنچه من فرستم و آنچه ایشان

فرستند، تا رعایا را نرنجانند و بعد از آن سبکتازها امید دهند تا راحتی

بدل خلق رسد." (تاریخ بهیقی ص ۹۱۶).

سپرده: از اصطلاحات بانکداری و آن پولیست که بمنظور دریافت بهره به بانک میسپارند و بر دو نوع است سپرده ثابت و موقت. این مفهوم اخیر از لغتنامه فوت شده است.

سپره: معنی این واژه در لغتنامه نیامده است. احتمالاً باید سپهری دست داده باشد.  
سپزگی: هویت و صورت این واژه در لغتنامه روشن نیست. زیر اسپزگی را مصحف سپرگی و سپرگی را مصحف سپزگی دانسته و اینرا به آن و آنرا به این مراجعه داده‌اند. علاوه بر این معنی درد و رنج و سختی و محنت که بر آن ذکر شده نمیتواند درست باشد. چه این واژه در فارسی میانه بمعنی تهمت و افترا است. به احتمال زیاد به فارسی نو هم با همین رسیده است نه بمعنی‌های دیگر.

سپس: در باره بعضی واژه‌های زبان فارسی بحث‌هایی در زمینه ساخت و ریشه آنها مطالبی از حاشیه برهان قاطع تصحیح دکتر همین در لغتنامه نقل شد. اما در خصوص این واژه هیچ سخنی نرفته است. حتی این واژه در پیشتر واژه‌نامه‌های قدیمتر دیده نمی‌شود. روپهمرفته هویت آن روشن نیست تقریباً همه واژه‌نامه‌هایی که آنرا دارند معانی پس، پستر و بعد را بر آن ذکر و بهمین اکتفا کرده‌اند. در فارسی باستان و اوستا چنین واژه‌ای شناخت نیست. در پهلوی برای این واژه همه‌جا یک شکل خاص دیده میشود که هزارش شناخته شده و معمولاً "پس خوانده میشود. فقط تاکنون یک مورد دیده شده که شکل دیگری بکار رفته ( بصورت مذکور در متون پهلوی اندرز آذرباد ماراسفند بند ۱۵) میتوان حدس زد منظور نویسنده سپس بوده است. اما چون تاکنون همین یک نمونه دیده شده و انگهی کتابت متن که حاوی این صورت میباشد به بعد از اسلام منسوب است و احتمال تصرف کاتب بسیار میرود بنا بر این تا نمونه‌های دیگر ارائه نشود نمیتوان با استناد به همین یک نمونه اصالت این واژه را در پهلوی تأیید کرد.

از نظر ترکیب و ساخت واژه میتوان حدس زد احتمالاً این واژه در دوره کما فارسی نو بوجود آمده باشد، زیرا در کتب ادبی کلمات از پس، ز پس، سپس بعنوان گونه‌های آزاد یک واژه بجای یکدیگر و بیک معنی کاربرد دارند.

سپس

سپس یار بد نماز مکن که بخفته است مار در محراب

(ناصر خسرو ص ۵)

چون سپس بربطو می و غسزلی  
ناصرخسرو ص ۲۴۷

مصحف و تسبیح را سپس چه زنی

ز پس

توز پس او چه دوی شتابان  
ناصرخسرو ص ۳۱۶

پیش تو در میروند این کینه ور

کم نیست راه راست ولیکن تو خودگی  
ناصرخسرو ص ۴۵۱

گمراه گشته‌ای ز پس رهروان کور

از پس

"غشیان از پس طعام بدو ساعت پدید آید." (الاعراض الطبیة ص ۴۰۳)  
"از پس طعام اندکی شراب ریحانی بکار دارند." (الاعراض الطبیة ص ۴۸۳)  
احتمال می‌رود این واژه همانند قرینه‌های خود یعنی "زیر" و "زبر" ساخته شده باشد از بنقرار (از + ایر = ازیر = زیر) و (از + ابر = ازبر = زبر) (از + پس = از پس = ز پس = سپس). تأکید دیگری که می‌توان بر این پیشنهاد ارائه کرد ترجمه عبارت "من بعد" عربی معادل (از پس) در تفسیرهای آغازین زبان فارسی است. چه در برابر این عبارت از پس، ز پس، سپس و از همه مهمتر سپس دیده می‌شود.

من بعد = سپس

ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون

"دوباره گوساله را به معبودی گرفتید، سپس رفتن وی و شما ستمکارانید"  
(تفسیر نسفی جلد اول ص ۰۱۵)

من بعد ما جائتهم البینات ولكن اختلفوا

"سپس آمدن حجت و بیان ولیکن به مشیت خدای تعالی مختلف شدند ایشان"  
(تفسیر نسفی جلد اول ص ۰۱۵)

بعثنا من بعدهم موسی. "باز فرستادیم سپس ایشان موسی را" (تفسیر نسفی جلد اول ص ۲۲۹).

من بعد = از پس

ثم اتخذتم العجل من بعده

"پس جدانتان از پس از آن که غایب شد موسی بهرستیدند گوساله را." (بخشی از تفسیری کهن ص ۱۰)

الذین ینقضون عهده الله من بعد میثاقه

" آنها که بشکستند عهد و پیمان خدا را از پس استواری آن. " (تفسیر

سورآبادی ص ۰۲۴)

من بعد = اسپس

لوپردونکم من بعد ایمانکم کفاراً"

" مرشما را به شک افگندی اندر دین شما ، تا مرتد شویدی اسپس گردوش "

(بخشی از تفسیری کهن ص ۲۵)

ولئن اتبعتم اهواءهم من بعد ما جاءکم من العلم .

" و اگر نه که محمدی اسپس آن که ترا سوی قلبی کعبه گردانیدم . . . " (بخشی

از تفسیری کهن ص ۴۵)

گاهی حتی در متن واحد دیده میشود که واژه‌های ، سپس ، از پس ، ز پس ،

اسپس بصورت گونه‌های آزاد یک واژه بجای یکدیگر بکار رفته و ازین تنوع

صورت تفاوت معنی احساس نمیشود .

" نخستین غزوی این بود مرمو منان را اندر مسلمانی . از پس غزو بدر بود ،

مهتر کافران به حرب بدر عتبه بن ربیعہ بود و سپس او فزوهنی نصر بود

اسپس حرب بدر بیک سال و مهتر کافران آن روز ہوسفیان بود و اسپس ازان

حرب صغری بود و ز پس ازان حرب احزاب بود و اسپس ازان حرب احد به

دوسال " (بخشی از تفسیری کهن ص ۰۸۲)

خود سپس آرزوی تن مسرود چون خره نسر ز پس ماکیمان

(ناصر خسرو ص ۳۱۸)

\*\*\*

آینده - مقاله آقای پرومند سعید دنباله دارد و البته مفید خواهد بود که دنباله

این مبحث لنوی درج شود . اما چون جنبه فنی مقاله بیشتر مورد استفاده لغت نویسان

خواهد بود بعد از این، آن قسمتی از مقاله درج خواهد شد که زمینه عمومی و فرهنگی

داشته باشد .